پسرِ ابوطلحه رضی الله عنه بیمار بود؛ ابوطلحه بیرون رفت و در غیابش کودک فوت کرد.

از انس رضی الله عنه روایت است که می گوید: پسرِ ابوطلحه رضی الله عنه بیمار بود؛ ابوطلحه بیرون رفت و در غیابش کودک فوت کرد. وقتی ابوطلحه بازگشت، پرسید: حال فرزندم چطور است؟ ام سلیم که مادر کودک بود گفت: از همیشه آرام تر است. سپس برای ابوطلحه شام آورد و او شام خورد و با همسرش نزدیکی کرد. آنگاه ام سلیم به شوهرش گفت که (بچه مرده) و باید دفنش کنید. ابوطلحه صبحگاه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و ماجرا را برایش بازگو کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَعَرَّسْتُمُ اللَّيلَةَ»: «آیا دیشب با هم نزدیکی کردید؟» گفت: بله. رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا کرد: «اللَّهمَّ بارِكْ لَهُما»: «پروردگارا، به این دو برکت عنایت کن». بنابراین (چندی بعد) ام سلیم پسری به دنیا آورد. ابوطلحه به من گفت: بچه را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم ببر و چند خرما با او فرستاد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَمَعَهُ شَيء؟»: «آیا همراهش چیزی هست؟» گفتم: بله، چند خرما همراه اوست. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را گرفت و خرمایی جوید و سپس آن را از دهانش درآورد و در دهان کودک گذاشت و به کامش مالید و او را «عبدالله» نامید. در روایتی آمده است: ابن عیینه می گوید: مردی از انصار می گفت: نُه نفر از فرزندان عبدالله (بن ابی طلحه) را دیدم که همه قاری قرآن بودند. در روایت دیگری آمده است: یکی از پسران ابوطلحه که از همسرش ام سلیم بود، فوت نمود. ام سلیم به افراد خانواده اش گفت: به ابوطلحه چیزی نگویید تا خودم به او بگویم. وقتی ابوطلحه به خانه آمد، ام سلیم برایش شام آورد و او شام خورد. ام سلیم بهتر از همیشه خودش را برای ابوطلحه آراست و ابوطلحه با او نزدیکی کرد. وقتی ام سلیم دید که شوهرش از خوردن شام سیر شده و نزدیکی کرده است، به او گفت: ای ابوطلحه، به من بگو: اگر گروهی امانتی به خانواده ای بسپارند و بعد امانت شان را بخواهند، آیا آن خانواده حق دارند که آن را به آنها پس ندهند؟ پاسخ داد: نه؛ ام سلیم گفت: پس باید بر مرگ پسرت به نیت ثواب، صبور باشی. پس ابوطلحه عصبانی شد و گفت: گذاشتی که من آلوده شوم، آنگاه مرگ پسرم را به من خبر می دهی؟! از خانه خارج شد و نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و ماجرا را بازگو کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بَارَكَ اللَّه لكُما في ليْلَتِكُما»: «خداوند شبِ شما را با برکت و خجسته بگرداند». انس رضی الله عنه می گوید: پس ام سلیم باردار شد و در سفری با رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم عادت داشت که هنگام بازگشت از سفر، شب وارد مدینه نمی شد. وقتی به نزدیکی مدینه رسیدند، ام سلیم را درد زایمان گرفت و ابوطلحه ناگزیر شد نزد همسرش بماند و رسول الله صلی الله علیه وسلم به راهش ادامه داد. راوی می گوید: ابوطلحه دعا کرد و گفت: پروردگارا، تو می دانی که من دوست دارم هنگام خروج و ورود رسول الله صلی الله علیه وسلم با ایشان باشم و می بینی که به ناچار اینجا مانده ام. ام سلیم گفت: ای ابوطلحه، الآن مثل قبل درد ندارم؛ می توانیم برویم. و رفتند. وقتی به مدینه رسیدند او را درد زایمان گرفت و پسری به دنیا آورد. مادرم به من گفت: ای انس، هیچکس او را شیر نمی دهد تا اینکه صبح او را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم ببری. صبح که شد، او را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردم. و سپس ادامه ی حدیث را ذکر کرد.

[صحیح است] [متفق علیه]

انس رضی الله عنه روایت می کند که ابو طلحه پسری بیمار داشت. ابوطلحه شوهر مادر انس بن مالک رضی الله عنهم بود که پس از فوت پدر انس با او ازدواج کرده بود. ابوطلحه برای کاری از خانه بیرون می شود و هنگامی که به خانه بازمی گردد از مادر بچه می پرسد: حال فرزندم چطور است؟ ام سلیم رضی الله عنها می گوید: از همیشه آرام تر است. و راست می گفت، فرزندش از همیشه آرام تر بود، زیرا از دنیا رفته بود. اما ابوطلحه از این سخن چنین برداشت می کند که فرزندش در برابر رنج بیماری از همیشه آرام تر است و بهتر شده است. سپس همسرش

برایش شام می آورد و از آنجا که گمان می کند فرزندش خوب شده، شام می خورد و سپس با همسرش نزدیکی می کند. آنگاه ام سلیم می گوید: کودک را دفن کن که مرده است - مطابق روایت اول-؛ و به این ترتیب صبح که می شود ابوطلحه کودک را دفن نموده و ماجرا را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم تعریف می کند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم از او می پرسد: «آیا دیشب با هم نزدیکی نمودید؟». و ابوطلحه می گوید: بله. در نتیجه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای آنها دعای برکت نموده و ام سلیم فرزند مبارکی به دنیا می آورد. انس می گوید: ابوطلحه به من گفت: این کودک را همراه با چند دانه خرما نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم ببر تا آن را تحنیک نماید و اولین چیزی که وارد دهان بچه می شود، آب دهان رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد و فرزند مبارکی گردد. وقتی فرزند را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می برد، ایشان می فرماید: «آیا چیزی به همراه دارد». یعنی برای تحنیک نمودن چیزی همراه او هست؟ و انس پاسخ می دهد: چند عدد خرما به همراه دارد. پس رسول الله صلی الله علیه و سلم آنها را گرفته، در دهان مبارک قرار می دهد و جویده و خرما با آب دهان ایشان مخلوط می شود و مبارک می گردد، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم خرماهای جویده شده را از دهان مبارکش بیرون می آورد و در دهان کودک قرار می دهد و آن را به کام کودک می مالد و او را عبدالله می نامد. این فرزند بعدها صاحب نه فرزند می شود که به برکت دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم همگی قاری قرآن شدند.
اما در روایت مسلم آمده است: ام سلیم به خانواده خود گفت: به ابوطلحه در مورد پسرش چیزی نگویید تا خودم به او بگویم. وقتی ابوطلحه به خانه آمد، ام سلیم برایش شام آورد و او شام خورد. ام سلیم بهتر از همیشه خودش را برای ابوطلحه آراست و خوشبو نمود و ابوطلحه با او نزدیکی کرد. و پس از اینکه با هم نزدیکی نمودند، ام سلیم پسرش را به عاریه ای که باید به صاحبانش پس داده شود، مثال زد و گفت: ای ابوطلحه! به من بگو: اگر گروهی امانتی به خانواده ای بسپارند و بعد امانت شان را بخواهند، آیا آن خانواده حق دارند که امانت را به آنها پس ندهند؟ پاسخ داد: نه؛ ام سلیم گفت: پس باید بر مرگ پسرت به نیت ثواب، صبور باشی. ابوطلحه با شنیدن این سخن عصبانی شد و گفت: گذاشتی که من آلوده شوم، آنگاه مرگ پسرم را به من خبر می دهی؟! بنابراین از خانه خارج شد و نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت تا از همسرش و آنچه رخ داده شاکی شود. و رسول الله صلی الله علیه وسلم برای آنها دعایی نمود که نفعش به هر دو برگردد و فرمود: «خداوند شبِ شما را با برکت و خجسته بگرداند» یعنی در کاری که انجام داده اید، به شما برکت ارزانی دارد و فرزند و ثمره ای خوب و نیکو به شما بدهد. این بود که ام سلیم باردار شد؛ او و همسرش در سفری با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم عادت داشت که هنگام بازگشت از سفر، شب وارد مدینه نمی شد. وقتی به نزدیکی مدینه رسیدند، ام سلیم را درد زایمان گرفت. و عادت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این بود که پیش از ورودش به شهر، فردی را می فرستاد تا خبر ورود قافله را بدهد. ابوطلحه مجبور شد نزد همسرش بماند و رسول الله صلی الله علیه وسلم به راهش ادامه داد. سپس ابوطلحه دعا کرد و گفت: پروردگارا، تو می دانی که من دوست دارم هنگام خروج و ورود رسول الله صلی الله علیه وسلم با ایشان باشم و می بینی که به ناچار اینجا مانده ام. این بود که ام سلیم گفت: ای ابوطلحه، الآن مثل قبل درد ندارم؛ یعنی: درد زایمانم کم شده و مانند قبل نیست؛ و گفت: می توانیم برویم و رفتند. وقتی به مدینه رسیدند ام سلیم را درد زایمان گرفت و پسری به دنیا آورد. و ام سلیم به انس رضی الله عنه دستور داد که کودک را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم ببرد و هیچکس او را شیر ندهد تا اولین چیزی که وارد دهان این کودک می شود، آب دهان رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد و به خیر دنیا و آخرت دست یابد. و چنین شد و اثر آن در این کودک خود را نشان داد چنانکه از فرزندان نیک و صالح و متقی بهره مند شد. ناگفته نماند که تبرک جستن به آنچه از جسم شخص جدا می شود تنها مخصوص رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد و هیچکس در این امر با ایشان شریک نیست و بزرگترین دلیل این مساله رفتار صحابه رضی الله عنهم می باشد که شاهد نزول وحی بوده و بر حقایق این دین واقف بودند اما نه به خلفای راشدین و نه به هیچیک از عشره مبشره تبرک نجستند.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/6612